

## سنت‌های قرآنی در قیام عاشورا و تأثیرات آن بر جهان اسلام

رحیم ابوالحسینی<sup>۱</sup>

### چکیده

واقعه کربلا تأثیرگذارترین عامل در بازسازی هویت مسلمانان به ویژه شیعیان بوده است. در بسیاری از نقاط جهان محافل عزاداری برای امام حسین علیه السلام برگزار می‌شود، و در طول تاریخ درباره واقعه کربلا آثار فرهنگی، هنری و مذهبی بسیاری پدید آمده است. به راستی نهضت کربلا با چه هدفی انجام گرفته و ریشه اصلی قیام چه بوده است؟ دیدگاه‌ها درباره هدف قیام امام حسین علیه السلام چیست؟ عواملی نظیر: «اجبار بر بیعت»، «تشکیل حکومت»، «شهادت طلبی»، «امر به معروف و نهی از منکر» و «دعوت کوفیان» تا چه اندازه در حرکت امام علیه السلام نقش داشته‌اند؟

در این نگارش کوتاه تحلیل «سنت براندازی واقعه عاشورا» و ریشه‌ای‌ترین عامل قیام به عنوان مبنای قیام امام حسین علیه السلام معرفی می‌شود به طوری که عوامل یادشده در ذیل این مبنا قرار خواهند گرفت.

واژگان کلیدی: قیام عاشورا، سنت براندازی، سنت تداوم عدل، سنت فرصت عدل.

## مقدمه

در میان نویسندگان مسلمان، کمتر کسی است که قیام امام حسین علیه السلام را مردود یا برخلاف مصلحت بدانند. با این حال برخی همانند ابوبکر ابن عربی، آن را حرکتی نامشروع در مقابل حاکمیتی مشروع دانسته است. (ابن عربی، بی تا، ص ۲۳۱) ابن تیمیه نیز درباره قیام امام حسین علیه السلام معتقد است اگرچه امام مظلومانه شهید شد ولی کار امام فاقد مصلحت دنیوی و اخروی بوده و قیام عاشورا عامل ایجاد فتنه‌های زیادی در امت اسلام و خلاف سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. (ابن تیمیه، بی تا، ج ۲، صص ۲۴۰ و ۲۴۱ به نقل از: پیشوایی، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۲۵۱) لکن به گفته برخی از مورخان در صد سال اخیر و به خصوص پس از دوران سید جمال‌الدین اسدآبادی، نگاه نویسندگان اهل سنت به واقعه عاشورا تغییر کرده و بسیاری از نویسندگان ایشان حرکت امام حسین علیه السلام را تایید می‌کنند. (ناصری داودی، بی تا، ص ۲۵۷)

اما با استفاده از آیات قرآن، تحلیل احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، تبیین روایات ائمه شیعه علیهم السلام و تفسیر گزارش‌های تاریخی به دست می‌آید که حرکت امام حسین علیه السلام ریشه در سنتی دارد که همه پیامبران در راه تحقق جامعه‌ای سالم آن را دنبال و اجرا نموده‌اند. در فرهنگ قرآن سه نوع سنت را می‌توان استنباط کرد:

- ۱- سنت فرصت عدل (ولایتی که خداوند در اختیار اولیاء خدا قرار می‌دهد)؛
- ۲- سنت تداوم عدل (تحقق عدالت و استمرار آن)؛
- ۳- سنت براندازی (هلاکت در اثر بی‌عدالتی)؛

«فرصت عدل»، سنتی است که همیشه وجود دارد یعنی خداوند هیچ‌گاه زمین را از این فرصت خالی نمی‌کند بلکه حجت الهی همواره در میان آدمیان بوده و انسان‌ها می‌بایست از این فرصت برای راهنمایی و هدایت خود استفاده کنند و در مرحله بعد تداوم آن را تضمین نمایند. بنابراین منظور از «سنت تداوم عدل» جامعه‌ای است که از هدایت پیشوایان دینی برخوردار بوده و استعداد استمرار عدالت و سعادت را برای خود

مهیا ساخته است. اما هرگاه در یک جامعه «سنت تداوم عدالت» از دست برود، نوبت به «سنت براندازی» می‌رسد که در این صورت، نفرین پیامبران در حق آن جامعه، مأذون و مستجاب بوده، و آن جامعه محکوم به فنا و نابودی خواهد بود.

در این باره شواهد بی‌شماری از آیات قرآن و روایات وجود دارد که خواننده را سرشار از رضایت می‌کند. با این حال باید توجه داشت که جامعه نبوی نسبت به امت‌های پیشین استثناء شده است، زیرا به استناد آیه شریفه: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ (انفال: ۸: ۳۳) امت پیامبر برخوردار از یک ویژگی منحصر به فرد است که امت‌های دیگر فاقد آن بوده‌اند، و آن این است که هیچ‌گاه رسول گرامی اسلام ﷺ مجاز به نفرین در حق امت خود نبوده است، و جانشینان او که در راستای مأموریت پیامبر، حق پیشوایی و حکومت داشتند نیز مجاز به آن نبوده‌اند.

اکنون امام حسین علیه السلام «فرصتی برای عدالت» است (سنت اول)، لکن در جامعه‌ای زندگی می‌کند که تداوم و استمرار عدالت از دست رفته است (سنت دوم)، پس چه باید بکند؟ آیا او مجاز به نفرین است تا امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچون امت‌های پیشین، محکوم به فنا گردند (سنت سوم) یا راه دیگری را باید برگزیند؟ آنجا که پیامبر مجاز به نفرین نیست، پس نوه او که به سبب وصیت جدش، حق ولایت و حاکمیت بر جامعه را دارد به طریق اولی مجاز به نفرین نیست. اینجاست که باید دید امام حسین علیه السلام چه راهی را در پیش گرفته و مبنای قیام او چه بوده است؟

### مفهوم‌شناسی

مفهوم «قیام» در برابر «قعود» استعمال می‌شود و به معنی ایستادگی است نظیر آیه: ﴿الَّذِينَ يَدْعُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا﴾ (آل عمران: ۳: ۱۹۱) واژه «قیام» هیچگاه به تنهایی استعمال نمی‌شود، بلکه همیشه با شیئی دیگری همراه است؛ زیرا اگر گفته شود قیام کرد پرسیده می‌شود به چه چیز قیام کرد؟ لذا گفته می‌شود: قیام کرد به یک امری که آن امر

تکیه‌گاه و موجب انتظام امورش بود. (فیومی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۲۰)<sup>۱</sup> در آیه: ﴿الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾ (نساء(۴): ۵) منظور ایستادگی و مدیریت در اموال سفیهان است، از این رو در قرائت نافع و ابن عامر «قیماً» روایت شده. (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۷) که در این صورت قطعاً به معنی ایستادگی است. به گفته برخی از مفسران، کسانی که واژه «قیم» را جمع «قیمة» می‌دانند قول آنها ارزشی ندارد، بلکه «قیم» به معنی «قیام» است و آیه: «دیناً قیماً» گواه آن است، یعنی دینی که دائم و ثابت بوده و منسوخ نشده است. (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۷)<sup>۲</sup>

بنابراین با در نظر گرفتن اینکه واژه «قیام» در اصل «قوام» به کسر قاف بوده (فیومی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۲۰)، می‌توان به این نکته رسید که امام حسین علیه السلام با قیام خویش، در جستجوی قوام جامعه بوده و هدفش بازگرداندن دین جدش به حالت اول بوده است.

### دیدگاه‌ها درباره قیام امام حسین علیه السلام

درباره قیام امام حسین علیه السلام چند دیدگاه معروف وجود دارد، اما قصد ما در این نگارش، طرح تفصیلی دیدگاه‌های مذکور نیست. بلکه همین قدر باید دانست که دیدگاه‌هایی نظیر «تشکیل حکومت»، «شهادت طلبی»، «دعوت کوفیان»، «امر به معروف و نهی از منکر»، «اجبار بر بیعت» و «عمل به دستور غیبی»، هر کدام به دلیل اینکه دارای شواهدی هستند، برخی از تاریخ پژوهان واقعه عاشورا را به خود متمایل ساخته است. منظور از ارائه دیدگاه‌های یادشده آن است که ثابت شود هیچکدام از عوامل مذکور، علت مستقل در قیام نبوده است بلکه همه اینها در سایه مبنایی قرار دارند که آن مبنا علة العلل همه این دیدگاه‌ها است. بنابراین پیش از طرح مبنای قیام، ضرورت دارد مروری سریع بر دیدگاه‌های یادشده داشته باشیم.

۱. «قام بالأمر و يقوم به قیاماً، أى: عماده الذی يقوم به و یتنظم». (المصباح المنیر، ص ۵۲۰).

۲. «... لیس قول من قال إن القیم جمع قیمة بشئ، إنما القیم بمعنی القیام و هو مصدر یدل علیه قوله تعالی: دیناً قیماً، وإنما المعنی دیناً دائماً ثابتاً لا ینسخ». (طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۷).



اما نظریه «تشکیل حکومت» نخستین بار توسط مرحوم شیخ مفید (م ۴۱۳ق) (مفید، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۱)<sup>۱</sup> و شاگردش سیدمرتضی علم الهدی (م ۴۳۶ق) (سیدمرتضی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۲۷)<sup>۲</sup> مطرح شده است. برخی از دانشمندان اهل سنت نیز با طرح نظریه تشکیل حکومت، حرکت امام عليه السلام را دستیابی به حکومت و طلب امارت تفسیر کرده‌اند. (ابن کثیر، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۱۶۰)<sup>۳</sup>، چنانکه عده‌ای دیگر با پذیرش اینکه اقدام امام عليه السلام برای دستیابی به حکومت بوده، اساساً حرکت امام عليه السلام را نامشروع و مخالف با سنت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم پنداشته‌اند. (ابن عربی، بی تا، ص ۳۳۲)<sup>۴</sup>

نظریه «شهادت طلبی» نیز از قرن هفتم طرفدارانی پیدا کرده است. این نظریه قائل است

۱. «فلما مات معاوية وانقضت مدة الهدنة التي كانت تمنع الحسين ابن علي عليها السلام من الدعوة إلى نفسه، أظهر أمره بحسب الامكان، وأبان عن حقه للجاهلين به حالا بحال، إلى أن اجتمع له في الظاهر الأنصار. فدعا عليه السلام إلى الجهاد وشمر للقتال، وتوجه بولده وأهل بيته من حرم الله وحرم رسوله نحو العراق، للاستنصار بمن دعاه من شيعته على الأعداء. وقدم أمامه ابن عمه مسلم بن عقيل - رضي الله عنه وأرضاه - للدعوة إلى الله والبيعة له على الجهاد، فبايعه أهل الكوفة على ذلك وعاهدوه، وضمنوا له النصر والنصيحة ووثقوا له في ذلك وعاقده، ثم لم تطل المدة بهم حتى نكثوا بيعته وخذلوه». (مفید، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۱).

۲. «مسألة: فإن قيل: ما العذر في خروجه عليه السلام من مكة بأهله وعياله إلى الكوفة والمستولى عليها أعداؤه، والمتأمر فيها من قبل يزيد منبسط الأمر والنهي، وقد رأى عليه السلام صنع أهل الكوفة بأبيه وأخيه، وأنهم غدارون خوّانون، وكيف خالف ظنه ظن جميع أصحابه في الخروج وابن عباس يشير بالعدول عن الخروج ويقطع على العطب فيه، وابن عمر لما ودّعه يقول استودعك الله من قتيل، إلى غير ما ذكرناه ممن تكلم في هذا الباب. ثم لما علم بقتل مسلم بن عقيل عليه السلام وقد أنفذه رائداً له، كيف لم يرجع...؟ الجواب: قلنا قد علم أن الامام متى غلب في ظنه يصل إلى حقه والقيام بما فوض إليه بضرب من الفعل، وجب عليه ذلك وإن كان فيه ضرب من المشقة يتحمل مثلها تحملها، وسيدنا أبو عبدالله عليه السلام لم يسر طالباً للكوفة إلا بعد توثق من القوم وعهود وعقود، وبعد أن كاتبه عليه السلام طائعين غير مكرهين ومبتدئين غير مجبيين... الخ». (سیدمرتضی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۲۷).

۳. ابن کثیر، (۱۴۱۳ق)، البداية والنهاية، تحقيق: مكتب تحقيق التراث، بيروت: دار احياء التراث العربي و مؤسسة التاريخ العربي؛ همچنين نگاه كنيد: ابن تيميه، منهاج السنة، ج ۲، ص ۲۴۰؛ ابن خلدون، تاريخ ابن خلدون (المقدمة)، ج ۱، ص ۲۲۸.

۴. ابن عربی، قاضی ابوبکر (بی تا)، العواصم من القواصم في تحقيق مواقف الصحابة، تحقيق: محب الدين الخطيب، قاهره: المكتبة السلفية.

که امام علیه السلام صرفاً برای شهید شدن اقدام به قیام نموده است، زیرا شهادت فوز الهی است و اقدام به آن، عبادت به شمار می آید. نخستین بار ابن نما حلی (م ۶۴۵ق) (ابن نما حلی، ۱۳۶۹ق، ص ۱۱)<sup>۱</sup> و شاگردش سیدبن طاوس (م ۶۶۴ق) (سیدبن طاوس، ۱۴۱۷ق، ص ۶)<sup>۲</sup> در مقاطع مختلف (سیدبن طاوس، ۱۴۱۷ق، ص ۲۰)<sup>۳</sup>، این دیدگاه را مطرح نموده اند.

۱. به نقل از: تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء، گروهی از تاریخ پژوهان زیر نظر مهدی پیشوایی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹ش، ج ۱ ص ۲۶۸: «پس خدا آنان (امام حسین و یارانش) را در آن زمان به فرمانبری فراخواند تا با کسانی که از راه و رسم سنت الهی منحرف شده بودند، جهاد کنند؛ از مشرق بصیرتشان بر آنان تجلی کرد تا اینکه آنان با آب صفا، غبار از آینه دلشان شستند و جانهایشان را از ورود در حزب گمراهی دور کرده، با مقابله کردن با وحشتها به جنگ با لشکر مرگ مشتاق شدند. شگفتا! عاشورا چه نعمتی بود که برای یاران خدا شادی را به ارمغان آورد و روشنی بخش چشمانشان شد. پس با لبهایی تشنه از سینه‌ی سعادت مکیند و با ارواحی آرام در اشتیاق شهادت با دشمن مقابله کردند. شادمان از سودای سودمندشان در روز قیامت، ردای زندگی از دوش افکندند و لباس شهادت پوشیدند». (ابن نما حلی، مثیر الاحزان، ص ۱۲-۱۱)

۲. «فإذا عرفوا أن حياتهم مانعة عن متابعة مرامه، وبقائهم حائل بينهم وبين إكرامه، خلعوا أثواب البقاء، وقرعوا أبواب اللقاء، وتلدذوا في طلب ذلك النجاح، ببذل النفوس والأرواح، وعرضوها لخطر السيوف والرماح، والى ذلك الشريف الموصوف سمت نفوس أهل الطفوف، حتى تنافسوا في التقدم إلى الحتوف، وأضحوا نهب الرماح والسيوف»: اولیای خدا اگر ببینند زندگی دنیا مانع پیروی از مرامشان است و بقاء آنها جلوی بخششهای الهی را می گیرد، جامه های حیات را از تن به در کنند و درب های ملاقات با خدا را می کوبند و از این رستگاری با بذل جان های خود لذت می برند و جسم های خود را آماج نیزه و شمشیر می کنند؛ شهدای کربلا به انگیزه نیل به شهادت، قفس تن شکستند و به پرواز درآمدند و در جانبازی از یک دیگر سبقت گرفتند و بدن هایشان را هدف نیزه ها و شمشیرها قرار دادند. (سیدبن طاوس، ۱۴۱۷ق، اللهوف، ص ۶).

۳. وی در جای دیگر با استناد به آیه: «فَتُوبُوا إِلَى بَرِّئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (بقره ۲): (۵۴) می گوید: «... ولعل بعض من لا يعرف حقائق شرف السعادة بالشهادة يعتقد أن الله لا يتعبد بمثل هذه الحالة أما سمع في القرآن الصادق المقال أنه تعبد قوما يقتل أنفسهم فقال تعالى: «فَتُوبُوا إِلَى بَرِّئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَرِّئِكُمْ». ولعله يعتقد أن معنى قوله: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» انه هو القتل وليس الأمر كذلك وإنما التعبد به من أبلغ درجات السعادة»: ... گویا این افراد کلام خدا را نشنیده اند که گروهی با کشتن خود، به عبادت خدا پرداختند زیرا خداوند در قرآن صادق می فرماید: به سوی خدایتان بازگردید و خود را بکشید... الخ. (سیدبن طاوس، ۱۴۱۷ق، اللهوف، ص ۲۰).

«دعوت کوفیان» نیز از دیدگاه‌هایی است که هرچند به عنوان یک نظریه الحاقی و نامستقل مطرح است، ولی زیاد از آن بحث می‌شود. (پیشوایی، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۳۰۳)، به اعتقاد طرفداران این نظریه، امام علیه السلام که برای چندمین بار از سوی کوفیان دعوت شده بود، این بار که مصادف با مرگ معاویه است احساس تکلیف کرد و بدین‌وسیله دعوت آنان را اجابت نمود. اما برخی در مسئله دعوت کوفیان، قائل به علیت معکوس هستند و معتقدند دعوت کوفیان علت قیام نبوده است، بلکه خروج امام علیه السلام از مدینه سبب بیداری و دعوت کوفیان شده است. (فاضل استرآبادی، ۱۳۹۵ش، ص ۵۵۴)

نظریه اصلاحی «امر به معروف و نهی از منکر» نیز که یکی از دیدگاه‌های پرتطرفدار در موضوع قیام امام حسین علیه السلام است، در بعضی از سخنان امام علیه السلام تصریح شده است. (ابن نما، ۱۳۶۹ق، ص ۳۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴ ص ۳۸۱؛ سیدبن طاوس، ۱۴۱۷ق، ص ۴۸) علاوه بر این یکی از مسئولیت‌های مهم اجتماعی امامان معصوم علیهم السلام اقامه عدل و قسط است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید(۵۷): ۲۵) لذا به اعتقاد برخی از متفکران معاصر عنصر امر به معروف و نهی از منکر در کنار «دعوت مردم کوفه»، اصلی‌ترین عامل در برپایی نهضت کربلا بوده است (مطهری، مرتضی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۳)؛ در واقع امر به معروف و نهی از منکر تعبیر دیگری از اصلاح‌طلبی است که در تبیین فلسفه قیام عاشورا دیده می‌شود: «إنما خرجت لطلب الإصلاح... الخ».

نظریه دیگری که در موضوع قیام، طرفدارانی از میان فقهاء پیدا کرده است «عمل به دستور غیبی» است. به اعتقاد این دسته، جریان عاشورا تکلیف ویژه‌ای بود که تنها امام علیه السلام مکلف به انجام آن بوده است و سخن امام علیه السلام که فرمود: «چقدر هوای بازگشت به اسلافم را دارم همچون اشتیاق یعقوب به یوسف و برای من قتلگاهی مقرر شده که دیدارش می‌کنم» (سیدبن طاوس، ۱۴۱۷ق، ص ۳۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۶۷؛

۱. نظیر: «إنما خرجت لطلب الإصلاح فی امة جدی»، «ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر»، «ألا ترون إلی الحق لایعمل به و إلی الباطل لایتناهی عنه».

حلوانی، ۱۴۰۸ق، ص ۸۶<sup>۱</sup>، گواه آن است که امام علیه السلام دستور خاص از سوی خداوند داشته است. گواه دیگر، روایات فراوانی است که از ابتدای خلقت، اشاره به مقتل امام علیه السلام نموده‌اند و پیامبران پیشین را از آن آگاه ساخته‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۵، ص ۹۸ به بعد) نظریه مذکور از سخنان برخی فقهای حاضر (صافی گلپایگانی، بی تا، ص ۲۶) و متأخر (نجفی، بی تا، ج ۲۱، ص ۲۹۵) استنباط می‌شود.

اینها دیدگاه‌هایی است که درباره قیام امام حسین علیه السلام وجود دارد، اما حقیقت آن است که هیچکدام از عوامل یادشده را نمی‌توان عنصر مستقلی برای حرکت امام علیه السلام به شمار آورد. در ادامه فرضیه مطلوب در قیام عاشورا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### مبنای قیام عاشورا

با نگاهی به آیات قرآن و روایات بی‌شمار، به دست می‌آید که امام علیه السلام بر اساس سنت و قانون الهی دست به چنین حرکتی زده است؛ قانونی که اختصاص به امام حسین علیه السلام نداشته و هر امام دیگر در شرایط مشابه، موظف به انجام آن بوده است. سنت الهی و قرآنی این است که هرگاه در جامعه‌ای استعداد تداوم عدالت از دست برود و مردم آن، هیچ ظرفیتی برای حفظ یا گسترش عدالت نداشته باشند، آن جامعه محکوم به فناست. یعنی پیامبران در چنین وضعیتی حق دارند نفرین خود را بر آن جامعه نثار کنند و نفرین آن‌ها مأذون و مستجاب است، و پس از نابودی امت پیشین، امت دیگری جایگزین آن می‌گردد:

﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ (مؤمنون (۲۳): ۳۱)

در واقع از آیات قرآن سه نوع سنت استنباط می‌شود:

#### ۱- سنت فرصت عدل

سنت الهی بر این است که خداوند همیشه، کسی را برای هدایت بشر می‌فرستد تا آنان را راهنمایی کند و به سعادت برساند. یعنی در طول تاریخ، همیشه زمینه و فرصت

---

۱. «... وما أولهني إلى أسلافى اشتياق يعقوب إلى يوسف وخير لي مصرع أنا لاقية». همچنین رجوع کنید: پیشوایی، مقتل جامع سیدالشهداء، ج ۱، صص ۲۸۴-۲۸۳.

تحقق عدالت وجود داشته است، لکن فرصت‌سوزی و از بین بردن زمینه‌های تحقق عدالت از سوی بشر شکل می‌گرفته است. قرآن در آیاتی که اشاره به ارسال رسل و خلافت پیامبران دارد، این فرصت را برای بشر بازگو کرده است: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره (۲): ۱۵۱)؛ حتی نخستین انسان یعنی حضرت آدم را به عنوان خلیفه آفریده است تا فرصت تحقق عدالت برای او نیز فراهم باشد و بهانه‌ای باقی نباشد: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره (۲): ۳۰)؛ چنانکه خطاب به داود می‌فرماید: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص (۳۸): ۲۶). قرآن با فرستادن پیامبران الهی و ایجاد بسترهای هدایت و آماده‌سازی فرصت‌های تحقق عدالت، حجت را بر بشر تمام نموده: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (نساء (۴): ۱۶۵)؛ و یادآور شده است که این فرصت‌سوزی در اثر ظلم و جهل انسان رخ داده است: ﴿إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾. (احزاب (۳۳): ۷۲)

در روایات اسلامی نیز این معنا به وضوح دیده می‌شود، مانند: «إن الأرض لا تخلو من حجة الله» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۳۰؛ ابوجعفر اسکافی، ۱۴۰۲ق، ص ۲۰۱)، و مانند: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية» (فندوزی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۳۷۲؛ طبرسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۵۳)؛ از این روایات استفاده می‌شود که فرصت اجرای عدالت، توسط حجت‌های الهی همواره مهیا بوده است و این مردم هستند که باید از این فرصت استفاده کنند.

۱. همان‌گونه که در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک و پاکیزه می‌کند و کتاب و حکمت به شما می‌آموزد و آنچه را نمی‌دانستید به شما تعلیم می‌دهد.
۲. و آن زمان را به یاد آور که پروردگارت به فرشتگان گفت: به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم.
۳. ای داود همانا تو را در زمین جانشین قرار دادیم پس میان مردم به حق داوری کن.
۴. پیامبرانی که مژده‌رسان و بیم‌دهنده بودند تا مردم در برابر خدا پس از فرستادن پیامبران، بهانه‌ای نداشته باشند. همچنین: ﴿لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ﴾ (بقره (۲): ۱۵۰).

## ۲- سنت تداوم عدل

یکی دیگر از سنت‌های الهی آن است که تا زمانی که در جامعه اسلامی افراد صالح و خداشناس وجود دارند به طوری که زمینه اجرای عدالت و إحقاق حقوق، هنوز از بین نرفته است، آن جامعه حق حیات دارد. اما اگر زمینه مذکور از بین برود و مجالی برای تداوم عدالت باقی نباشد، حق حیات از آن جامعه برداشته می‌شود. در آیه شریفه: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾ (هود(۱۱): ۱۱۷)<sup>۱</sup>، منظور این است که در جامعه تا زمانی که مردمان اصلاح‌گر و مجری عدالت وجود داشته باشند، «سنت تداوم عدل» و حق حیات برای آنان محفوظ است.

همچنین در آیه مبارکه: ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾ (قصص(۲۸): ۵۹)<sup>۲</sup>، اشاره صریح به «سنت تداوم عدل» داشته و می‌فرماید: ما ابتداء پیامبری در متن مردم بر می‌انگیزیم تا آیات رستگاری را برای آنان بخواند، و هیچ‌گاه بی‌جهت آنان را هلاک نمی‌کنیم. در حدیث نیز آمده است: «فی العدل الإقتداء بسنة الله و ثبات الدول» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶ش، ص ۳۵۵؛ طباطبایی بروجردی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۴ ص ۲۸۹)، یعنی تداوم عدالت در هر جامعه، موجب پایداری نظام حاکم و پیروی از سنت الهی است.

## ۳- سنت براندازی

سومین مرحله از سنت‌های الهی «سنت براندازی» است، یعنی هلاکت جامعه مشروط به بی‌عدالتی و ستمکاری است، و در اینجا برای تحلیل مبنای قیام و اثبات اینکه نهضت کربلا، بر پایه بازگرداندن عدالت به جامعه و حفظ جایگاه امامت و ولایت بوده است، نیازمند به چند مقدمه‌ی به هم پیوسته است:

۱. و پروردگارت بر آن نیست شهرهایی را که مردمانش درست‌کارند، ظالمانه هلاک کند.
۲. و پروردگارت بر آن نبوده است که شهرها را نابود کند تا آنکه پیش از نابودی در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر آنان بخواند و ما در هیچ حالی نابود کننده شهرها نبوده‌ایم مگر در حالی که اهلشان ستمکار بوده‌اند.

### مقدمه اول: استحقاق عذاب برای جامعه ستمکار

چنان‌که پیش از این اشاره شد سنت خداوند این است که اگر جامعه‌ای استعداد استمرار عدالت را از دست بدهد و ظلم و ستم آن را فرا گیرد، «سنت براندازی» در حق او اجرا می‌شود. در این باره آیات متعددی وجود دارد که در برخی از آنها بدون اشاره به زمان خاصی، می‌فرماید: چه بسیار از شهرهایی که اهلش ستمکار بودند در هم شکستیم و پس از آنان قومی دیگر پدید آوردیم: ﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ (انبیاء (۲۱): ۱۱)

این سنت الهی است که اگر افراد جامعه تحت ارشادات پیامبران، خاضع نباشند به طوری که زمینه و ظرفیت اجرای عدالت را از اجتماع خارج کنند و ظلم و ستم را رواج دهند، مستحق عذاب و هلاکت‌اند. قرآن خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: نزدیک بود مشرکان تو را از این سرزمین حرکت دهند تا از آن بیرونت کنند و در آن صورت پس از تو جز اندکی درنگ نمی‌کردند و دچار عذاب خدا می‌شدند، و این سنت الهی است که درباره رسولان پیش از تو جاری بوده است: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا \* سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾ (اسراء (۱۷): ۷۸-۷۷)

بسیاری از گذشتگان در اثر تکذیب و جنایتی که در برابر پیامبران مرتکب شده بودند دچار هلاکت گشتند و قرآن در اینجا نیز بدون اشاره به دوره خاصی از پیامبران، می‌فرماید: آیا پیشینیان را به سبب تکذیبشان هلاک نکردیم، و سپس اقوام دیگر را جایگزین نمودیم؟ آری! با تکذیب کنندگان اینگونه رفتار می‌کنیم: ﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ \* ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ \* كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾ (مرسلات (۷۷): ۱۸-۱۶)

و در چند جای دیگر نیز این موضوع را تذکر می‌دهد و می‌فرماید: سنت خداوند درباره گذشتگان همین است و در سنت ما تبدیل و تحولی نمی‌یابی: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (فتح (۴۸): ۲۳)؛ ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾ (احزاب (۳۳): ۶۲)<sup>۱</sup>

۱. برای آیات بیشتر نگاه کنید: (غافر (۴۰): ۸۵-۷۸).

اراده خداوند بر این است که زمین از هر ظلم و ستمی پاک گردد، و گرنه ظالمان و ستمگران محکوم به نابودی‌اند و می‌بایست جای خود را به اقوامی دیگر بسپارند. از این رو در قرآن تعابیری نظیر: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ﴾ (مؤمنون(۲۳): ۳۱) یا: ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ﴾ (مؤمنون(۲۳): ۴۲) مشاهده می‌شود.

قرآن در یک جا اشاره‌ای جامع نسبت به ادوار مختلفی که پیامبران مشغول هدایت بشر بوده‌اند، داشته و ستمگرانی که پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند با عذابی سخت و متنوع روبرو ساخته است: همه را به گناهانشان گرفتیم بر برخی از آنان توفانی سخت فرستادیم و بعضی را فریاد مرگبار گرفت و برخی را به زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند ولی آنان بودند که به خودشان ستم کردند: ﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾. (عنکبوت(۲۹): ۴۰)

همچنین قرآن در موارد پرشماری، با اشاره به پیامبر خاص، نسبت به این معنا تأکید ورزیده است. در خصوص نوح پیامبر با اشاره به سرکشی مردم و نفرین حضرت نوح، می‌فرماید: همانا قوم نوح بسیاری را گمراه کردند و ستمکاران جز گمراهی بر آنان افزوده نمی‌شود، آنها به سبب گناهانشان غرق شدند و بی درنگ در آتشی افکنده شدند که از آن در برابر خدا برای خود یاورانی نیافتند، و نوح گفت: پروردگارا هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار، که اگر آنان را باقی گذاری بندگان را گمراه می‌کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی‌کنند: ﴿وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا \* مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا \* وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا \* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾. (نوح(۷۱): ۲۴-۲۷)<sup>۱</sup>

۱. درباره آیات مربوط به حضرت نوح، نگاه کنید: اعراف(۷): ۶۴؛ یونس(۱۰): ۷۱؛ اسراء(۱۷): ۱۷؛ فرقان(۲۵): ۳۷؛ شعراء(۲۶): ۱۱۶؛ صافات(۳۷): ۸۲ - ۷۵؛ انبیاء(۲۱): ۷۶.



در مورد حضرت لوط خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: بی تردید لوط از پیامبران بود، یاد کن هنگامی را که او و همه اهلس را نجات دادیم، مگر پیرزنی را که در میان باقی ماندگان در شهر بود، سپس دیگران را هلاک کردیم: ﴿وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* إِذْ جَاءَتْهُ وَاهْلُهُ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ \* ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ﴾ (صافات (۳۷): ۱۳۳-۱۳۶)<sup>۱</sup>

درباره حضرت موسی نیز همین معنا تکرار شده است: موسی و هر که با او بود را نجات دادیم، سپس آن گروه دیگر را غرق کردیم: ﴿وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ \* ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ﴾. (شعراء (۲۶): ۶۵ و ۶۶)<sup>۲</sup>

درباره قوم عاد، ثمود و اصحاب رسّ و اقوام دیگر آیه جداگانه‌ای نازل شده است: قوم عاد و ثمود و اهل رسّ و اقوام بسیاری را نیز که در فاصله میان آن، قوم نوح و اهل رسّ بودند هلاک کردیم، و برای هر یک به جهت هدایتشان سرگذشت‌های عبرت آموز بیان کردیم و چون هدایت نیافتند هر یک را به شدت در هم شکستیم: ﴿وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا \* وَكَلَّا صَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكَلَّا تَبَرْنَا تَثْبِيرًا﴾. (فرقان (۲۵): ۳۷ و ۳۸)

از آیات فوق به دست می‌آید که اگر جامعه بشری هدایت‌پذیر نباشند محکوم به هلاک هستند.

### مقدمه دوم: مآذون و مستجاب بودن نفرین پیامبران

نفرین پیامبران بر هلاکت جامعه‌ی پر از ستم، مآذون و مستجاب است. در این باره شواهدی از آیات قرآن موجود است که در نکته اول بعضی از آنها اشاره شد؛ مانند آیه‌ای که در مورد حضرت نوح خواندیم که این پیامبر بزرگ چگونه بر قومش نفرین فرستاد و دعایش مستجاب شد: ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾. (نوح (۷۱)، ۲۶)

درباره حضرت موسی و هارون نیز خداوند دعایشان را مستجاب نمود و فرعونیان را در

۱. برای آیات بیشتر نگاه کنید: نمل (۲۷): ۵۸-۵۶.

۲. برای آیات بیشتر نگاه کنید: بقره (۲): ۵۰؛ انفال (۸): ۵۴؛ طه (۲۰): ۶۱؛ حج (۲۲): ۴۴.

عذاب فرو برد: خدا فرمود دعای شما دو نفر پذیرفته شد بنابراین پابرجا و استوار باشید و از روش کسانی که جاهل و نادانند پیروی نکنید، و بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم پس فرعون و لشکریانش موسی را از روی ستم دنبال کردند تا هنگامی که بلای غرق شدن او را فرو گرفت: ﴿قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعُرْقُ﴾ (یونس (۱۰): ۱۸۹۰)

درباره پیامبران دیگر نیز پس از تقاضای عذاب از سوی آنان، خداوند دعایشان را مستجاب نمود و امت‌های گذشته را گرفتار عذاب کرد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۱ تا آخر)، مگر حضرت یونس که دعای او با اندکی تأخیر مستجاب شد. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۴، ص ۳۸۰)

#### مقدمه سوم: استثناء شدن امت پیامبر از نفرین

امت پیامبر ﷺ از قاعده عذاب دنیوی و هلاکت عمومی استثناء شده است، زیرا خداوند به سبب انتساب این امت به وجود مبارک پیامبر ﷺ عذاب دنیوی را از این امت برداشته است و این، یکی از ویژگی‌های امت اسلام است.

قرآن در استثناء مذکور صراحت دارد و خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: خدا بر آن نیست که آنان را در حالی که تو در میان آنان به سر می‌بری عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش می‌کنند خدا عذاب کننده آنان نخواهد بود: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (انفال (۸): ۳۳)

شان نزول آیه اگرچه درباره ابوجهل (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۱۹۹)<sup>۱</sup>، یا حارث بن عمرو الفهري (کلینی، ۱۳۶۲ش، ج ۸، ص ۵۷)<sup>۲</sup> است که از رسول خدا تقاضای نزول

۱. «... قال أبو جهل: اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب اليم، فنزلت: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾. (صحيح البخاری، ج ۵، ص ۱۹۹).

۲. «... قال: فغضب الحارث بن عمرو الفهري فقال: اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك إن بني هاشم يتوارثون هرقلأ بعد هرقل فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم، فأنزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ... الخ﴾ (کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۵۷).

عذاب کرده‌اند، ولی هیچ‌گاه شأن نزول‌ها دلالت آیه را محدود به واقعه خاصی نمی‌کنند؛ از این رو در حدیثی (به طور عام و نسبت به همه مسلمانان) از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «مقام من در میان شما و مفارقت من از میان شما، هر دو موجب خیر و برکت است؛ جابر بن عبدالله انصاری عرض کرد: یا رسول الله ﷺ اما برکت مقام شما تا وقتی که در میان ما هستی روشن است، لکن مفارقت شما از ما چگونه خیر و برکت دارد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: اما برکت مقام من در میان شما به دلیل این آیه است که فرمود: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾، و اما مفارقت من با شما برکتش به این است که اعمال شما روزهای دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می‌شود و من نسبت به اعمال نیک شما خدا را سپاس می‌گویم و نسبت به اعمال بد شما از خداوند طلب مغفرت می‌کنم». (صفار قمی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۶۴؛ کلینی، ۱۳۶۲ش، ج ۸، ص ۲۵۴)<sup>۱</sup>

برخی از دانشمندان اهل سنت در گزارشی آورده است که راوی گفت: هنگامی که آیه: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ نازل شد گمان کردم که این آیه شامل همه امت‌های گذشته می‌شود، در حالی که این ویژگی مخصوص پیامبر ما صلوات الله علیه است نه پیامبران دیگر. (سیوطی، ۱۴۱۸ق، ص ۷۱۴)<sup>۲</sup>

استنباط از این آیه شریفه آن است آیه مذکور در مقام امتنان و اعلام یکی از ویژگی‌های پیامبر ﷺ است که پیامبران پیشین دارای این ویژگی نبودند و علت آن این است که پیامبر اسلام ﷺ «رحمة للعالمین» است و مقتضای رحمت آن است که کسی با وجود

۱. «عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وهو في نفر من أصحابه: ان مقامي بين أظهركم ومفارقتي خير لكم، فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصاري وقال: يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اما مقامك بين أظهرنا فهو خير لنا فكيف يكون مفارقتك إيانا خير لنا؟ قال ﷺ: اما مقامي بين أظهركم ان الله يقول وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون يعذبهم بالسيف واما مفارقتي إياكم فإنه خير لكم فان أعمالكم تعرض على كل اثنين وكل خيس فما كان من حسن حمدت الله عليه وما كان من سبى استغفرت الله لكم». (صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۴۶۴).

۲. «... قال الباجي لما قال الله تعالى وما كان الله ليعذبهم وأنت فيهم اعتقدت أنها عامة في كل قوم فيهم صالح وإنما كان ذلك لنبينا صلى الله عليه وسلم خاصاً دون غيره من الأنبياء». (سیوطی، تنوير الحوالک، ص ۷۱۴).

پیامبر عذاب نشود. (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۶۶۰؛ طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۱۱۲)<sup>۱</sup>  
 بنابراین رسول گرامی اسلام، مجاز به نفرین در حق امت خود نبوده است.

### مقدمه چهارم: همانندی شؤونات امام با پیامبر

امام معصوم علیه السلام دارای همه شؤونات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است جز اینکه نبی نیست و وحی بر او نازل نمی‌شود. (صدوق، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۲۲) بنابراین امتیازاتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دارد جانشین او نیز صاحب همان ویژگی‌هاست.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام سؤال شده که به چه سبب به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام نیاز داریم؟ فرمود: برای بقاء عالم و استواری آن، زیرا اگر پیامبر یا امام بر روی زمین باشد خداوند عذاب را از اهل آن دور می‌کند چون خداوند فرمود: قوله تعالی: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ (انفال(۸): ۳۳)، و پیامبر فرمود: ستارگان برای اهل آسمان پناه هستند و اهل بیت علیهم السلام من برای اهل زمین پناه هستند، و اهل بیت علیهم السلام همان‌ها هستند که خداوند اطاعت از آنها را با اطاعت از خودش قرین نموده و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء(۴): ۵۹) ... الخ. (صدوق، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۲۳)<sup>۲</sup>

در حدیث دیگری از ابن عباس نقل شده که مردم بر روی زمین دارای دو امان‌نامه

۱. «قوله تعالی: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾... أخبر الله تعالی نبيه صلى الله عليه وآله على وجه الامتنان عليه وإعلامه منزلته عنده انه لا يعذب أحداً من هؤلاء الكفار بهذا العذاب الذي اقترحوه على وجه الفساد للحق وأنت يا محمد فيهم موجود...، وإنما لم يعاقب الله تعالی الخلق مع كون النبي صلى الله عليه وآله فيهم على سلامته مما ينزل بهم، لأنه تعالی أرسله رحمة للعالمين، وذلك يقتضي ألا يعذبهم وهو فيهم». (طوسی، التبيان، ج ۵، ص ۱۱۲).

۲. «عن جابر بن يزيد الجعفي قال: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الباقر علیه السلام: لأي شيء يحتاج إلى النبي صلی الله علیه و آله و سلم والامام؟ فقال لبقاء العالم على صلاحه وذلك أن الله عز وجل يرفع العذاب عن أهل الأرض إذا كان فيها نبي أو امام، قال الله عز وجل: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾، وقال النبي صلی الله علیه و آله و سلم: النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأهل الأرض...، يعني باهل بيته الأئمة الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعته فقال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (صدوق، علل الشرايع، ج ۱، ص ۱۲۳).

هستند، یکی وجود مبارک پیامبر اکرم است که از دست رفت، و آن دیگری که باقی مانده استغفار است که باید به آن تمسک کنید. (بیهقی، بی تا، ج ۵، ص ۴۶؛ خطب الامام علی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۱۹)<sup>۲</sup>

و شاید منظور از امان‌نامه دوم یعنی استغفار، وجود امام عَلَيْهِ السَّلَام است که برای خلق استغفار می‌کنند، زیرا تعبیر «فتمسکوا به» در روایت ابن عباس با احتمال یادشده سازگار است. در حدیث متواتر غدیر نیز آنچه که پیامبر اسلام منصوب کرد، منصب ولایت و امامت بود که خلافت لازمه‌ی آن است و البته خلافت امام عَلَيْهِ السَّلَام محقق نشد لکن امامت و ولایت او محقق گشت. بنابراین شؤونات پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ولی و جانشین او علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام انتقال یافت و پس از او به امامان بعدی منتقل گشت.

پس جامعه‌ای که امام در آن زندگی می‌کند همان جامعه نبوی است و در بحث‌های گذشته به این نتیجه رسیدیم که از ویژگی‌های جامعه نبوی آن است که نفرین پیامبر یا امام برای آن جامعه، مأذون نیست، از این رو امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام با همین مبنا، نفرین خود را برای جامعه آن روز که استعداد تحقق عدالت و هدایت را از دست داده بودند، نثار نکرد بلکه راه دیگری پیش گرفت، اما راه دیگر چه بود؟ در ادامه به بررسی این موضوع می‌پردازیم.

### بن بست عدالت در جامعه اموی

عنصر عدالت و هدایت مهم‌ترین ویژگی در جامعه اسلامی است، و هرگاه مسیر تحقق آن به بن بست برسد، بر نخبگان و یا بهتر بگوییم بر امام جامعه واجب است که راهی را برای آن باز کند. بدیهی است از جامعه نبوی تا جامعه حسینی، انحرافات شدیدی پدید آمد تا آنجا که

۱. «... فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْلِمَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كَانَ فِيهِمْ أَمَانَانِ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالِاسْتِغْفَارَ، قَالَ: فَذَهَبَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَقِيَ الْإِسْتِغْفَارُ». (بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۴۶).

۲. «وَحِكْمَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ: كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَقَدْ رَفَعَ أَحَدَهُمَا فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ. أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رَفَعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ». (عبده، خطب الامام علی ۷، ج ۴، ص ۱۹).

زمام حکومت و سرنوشت مسلمانان به دست فرد نالایقی چون یزید افتاد. بی‌عدالتی‌ها، کج‌اندیشی‌ها و نادیده انگاشتن سنت پیامبر ﷺ رواج گسترده‌ای پیدا کرده بود. به اعتقاد نگارنده مهم‌ترین عنصر انحراف که موجب قیام گشت، کنار گذاشتن اهل بیت ﷺ و «انزوای مقام ولایت کبری» بوده است که به شدت با عدالت فاصله دارد. زیرا عدالت اصلی همان مقام ولایت است که پیوند اصلی مبدأ ربوبیت با عالم هستی است و اسلام بدون ولایت معنا ندارد. (صدوق، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۲۳)<sup>۱</sup> از این رو در حدیث امام باقر ﷺ مهم‌ترین رکن از ارکان پنج‌گانه‌ی اسلام، ولایت معرفی شده است. (کلینی، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۱۸)<sup>۲</sup> اکنون ادعای ما آن است که در زمان امام حسین ﷺ «ولایت اهل بیت ﷺ» از حکومت اسلامی رخت بر بست و جامعه به بن بست رسید که جایگاه ولایت و امامت، به کلی از دست رفت و این، همان خطر بزرگی بود که حسین ﷺ گرفتار آن گشته بود.

بی‌شک بنی‌امیه در انحراف جامعه نبوی و از بین بردن سنت پیامبر نقش اساسی داشتند، و به تدریج جامعه‌ای که رسول خدا آن را بر مبنای عدالت ساخته بود، از معیارهای خود فاصله گرفت و کسانی از ایشان بودند که به طور علنی بهشت و جهنم را انکار می‌کردند. ابوسفیان به طور صریح در حضور عثمان بهشت و دوزخ را انکار کرد: «تلقفوها یا بنی عبد شمس تلقف الكرة، فوالذی یحلف به ابوسفیان ما من جنه و لا نار» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۳، ص ۲۰۸)<sup>۳</sup> و عثمان از این سخن ابوسفیان ناراحت شد و او را از محضر خویش بیرون کرد. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۱، ص ۱۹۷؛ امینی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۲۷۸؛ ابن ابی الحدید، ۱۹۶۰م، ج ۹، ص ۵۳ و ج ۱۵، ص ۱۷۵)

۱. «عن جابر بن یزید الجعفی قال: قلت لأبی جعفر محمد بن علی الباقر ﷺ: لأي شیء یحتاج إلى النبی صلی الله علیه وآله والامام؟ فقال لبقاء العالم علی صلاحه...» (صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۳).

۲. «عن الباقر ﷺ قال: بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاة والزکاة والصوم والحج والولاية، ولم یناد بشیء کما نودی بالولاية» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸).

۳. «عن الباقر ﷺ قال: بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاة والزکاة والصوم والحج والولاية، ولم یناد بشیء کما نودی بالولاية» (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۸).

پسرش معاویه در حالی که خود را سزاوارتر از هر کسی برای خلافت می‌دید (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۵۹، ص ۱۴۵)<sup>۱</sup>، پیامبر اکرم ﷺ درباره او فرمود: هرگاه معاویه پسر ابوسفیان را بر روی منبر خلافت دیدید گردن او را بزنید. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۰م، ج ۴ ص ۳۲؛ ابن عدی، ج ۲، ص ۲۰۹ و ج ۷، ص ۸۳)<sup>۲</sup>؛ و فرموده است: معاویه در جعبه‌ای از آتش جهنم است و در آنجا خدا را با «یا حنان یا منان» فرا می‌خواند اما ندا می‌رسد: ﴿الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾. (یونس (۱۰): ۹۱)، (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۰م، ج ۱۵، ص ۱۷۶)

آن هنگام که معاویه حکومت تمام ممالک اسلامی را به دست گرفت، بنی‌امیه را شجره طیبه رسول‌الله معرفی کرد، و توسط کسانی چون عمرو عاص، مغیره بن شعبه و عروة بن زبیر، درباره خود به فضیلت‌سازی پرداخت، (پیشوایی، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۳۵۰) و سپس در حالی که این حدیث پیامبر را به یاد داشت که خطاب به علی فرموده بود: «یا علی لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق» به کارگزارانش نوشت که در منبرهایشان علی را لعن کنند و بدینوسیله چهره تابناک ولایت را مخدوش کرده است. (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۰م، ج ۴، ص ۶۳)

حتی با آنکه معاویه فردی زیرک بود و تلاش می‌کرد دین‌داری خود را به نمایش بگذارد اما یک‌بار در گفتگوی شبانه‌اش با مغیره بن شعبه، إلیحاد و کفر خود را ثابت کرده است. وی در پاسخ به نصیحت مغیره که او را به اصلاح و گسترش عدالت دعوت نمود گفت: «خلفای نخستین ما رفتند و جز نامی از آنها نمانده است اما این برادر هاشمی ما هر روز پنج بار به نام او بانگ می‌زنند که «أشهد أن محمداً رسول الله»؛ پس چه چیزی برای ما باقی مانده است؟ ای بی‌مادر! به خدا سوگند وقتی به خاک رفته‌ایم همه چیز تمام می‌شود». (ابن ابی الحدید، ۱۹۶۰م، ج ۵، ص ۱۲۹)

۱. «صعد معاوية المنبر فقال: يا ايها الناس و من كان أحق بهذا الأمر مني و هل بقي أحد أحق بهذا الأمر مني». (تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۴۵).

۲. «صعد معاوية المنبر فقال: يا ايها الناس و من كان أحق بهذا الأمر مني و هل بقي أحد أحق بهذا الأمر مني». (تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۴۵).

بدعت‌ها (طبری، بی تا، ج ۴، ص ۲۶۶)، شکنجه‌ها (یعقوبی، بی تا، ج ۲، ص ۲۳۱)، نقض پیمان‌ها (همان جاها)، و کشتارها (طبری، بی تا، ج ۴، ص ۷۱)<sup>۱</sup>، رواج گسترده‌ای پیدا کرد. با اینکه معاویه خود اذعان به بی‌کفایتی فرزندش یزید داشت (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۵، ص ۳۹۵)، لکن اصرار بر جانشینی یزید نمود و خطاب به یزید گفت: «من تو را بر همه اصحاب پیغمبر مقدم داشتم و تو را به امامت و فرماندهی همه آنان منصوب کردم با اینکه تو می‌دانی در میان آنان افراد لایق‌تر از تو وجود دارند». (ابن قتیبہ دینوری، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۶)

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لا يزال أمر أمي قائماً بالقسط حتى يكون أول من يثلمه رجل من بني أمية يقال له يزید»: همیشه امور امت من پایرجا و استوار است تا اینکه مردی از بنی‌امیه آن را در هم می‌شکند که نامش یزید است. (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۶۳، ص ۳۳۶؛ ج ۶۱، ص ۴۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۹)

هنگامی که یزید به خلافت رسید احکام اسلام و سنت پیامبر ﷺ به کلی از بین رفت و خود یزید نیز با تمثیل به شعر ابن زبیری صریحاً رسالت پیامبر را انکار کرد. (طبری، بی تا، ج ۸، ص ۱۸۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۲۴۶؛ امینی، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۲۶۱؛ وج ۱۱، ص ۱۴)<sup>۲</sup>، و اینجاست که حضرت سکینه رضی الله عنها آن هنگام که رأس حسین رضی الله عنه را پیش آوردند، می‌گوید: «به خدا سوگند کافر و مشرکی شرورتر از یزید مشاهده نکردم». (قتال نیشابوری، بی تا، ص ۱۹۱)<sup>۳</sup>

۱. مسموم نمودن مالک اشتر، محمد بن ابی بکر خواهر عایشه و فرزند ابوبکر، عبدالرحمان بن ابی بکر فرزند دیگر ابوبکر، و قتل ام‌المؤمنین عایشه، حجر بن عدی، عمرو بن حمق خزاعی از یاران علی رضی الله عنه و حتی قتل امام حسن رضی الله عنه، نمونه‌هایی از کشتارهای معاویه است. نگاه کنید: طبری، محمد بن جریر (بی تا)، تاریخ الامم والملوک، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ج ۴، ص ۷۱ و اطراف آن؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر، ج ۲، ص ۱۹۴؛ اربلی، کشف الغمّة، ص ۱۸۸؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبيين، ص ۵۰؛ طبری، عمادالدین، کامل بهایی، ص ۲۷۰؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۴، ص ۲۳۶؛ ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۳، ص ۳۰۶.

۲. «... لعبت هاشم بالملك فلا، خبر جاء ولا وحي نزل... الخ».

۳. «... ووضع رأس الحسين رضی الله عنه بين يديه لعنه الله، فقالت سكينة: والله ما رأيت أفسى قلباً من يزید ولا رأيت كافراً ولا مشركاً أشر منه ولا أجفئ منه، ووضع الرأس بين يديه و قبل يزید ويقول وينظر إلى الرأس: ... ليت أشياخي بدر شهدوا، جزع الخزرج من وقع الأسل، لعبت هاشم بالملك فلا، خبر جاء ولا وحي نزل، ثم أمر برأس الحسين رضی الله عنه فنصب على باب مسجد دمشق (قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۱۹۱).



و از همین جاست که وقتی از حسین علیه السلام می‌خواهند که با کسی چون یزید بیعت کند، می‌فرماید: «إنا لله وإنا إليه راجعون وعلى الاسلام السلام إذ قد بليت الامة براع مثل يزيد». (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۷؛ ابن نما حلی، ۱۳۶۹ق = ۱۹۵۰م، ص ۱۵)

اما دردناک‌تر از همه نخبگان و دوستان بی‌بصیرتی بودند که توان درک «مقام ولایت» و فهم ماهیت این قیام را نداشتند و در مقام نصیحت و دلسوزی، از حسین علیه السلام خواستند که دست از این حرکت بردارد. محمدحنفیه برادر امام حسین علیه السلام، که در زمان خود صاحب نفوذ بود، و امام را همچون روح و جانش دوست می‌داشت و طاعتش را بر خود واجب می‌دانست (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۰)، با امام علیه السلام همراهی نکرد. اگر به اعتراف خودش «طاعته فی عنقه: طاعت امام علیه السلام آویزه گردنش بود» پس چرا در همراهی با امام، عذرخواهی کرد و همراهش عازم نگشت و حتی از رفتن فرزندانش که در رکاب حسین علیه السلام بودند ممانعت نمود؟ (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۲۱۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۷۸)<sup>۲</sup>

و چرا کسانی چون: ابوسعید خدری (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۷۶)<sup>۳</sup>، ابوواقد لیثی (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۷۶)<sup>۴</sup>، سعیدبن مسیب (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۷۶)<sup>۵</sup>، عبدالله بن عمر (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۴)، عبدالله بن جعفر (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق،

---

۱. محمد حنفیه در مقام نصیحت به امام علیه السلام می‌گوید: «... فإنک کنفسی و روحی و کبیر اهل بیتی و من علیه إعتدای و طاعته فی عنقی... الخ». (ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۰).

۲. «... فأبی الحسین أن یقبل، فحبس محمد بن الحنفیه وُلده فلم یبعث أحداً منهم حتی وجد الحسین فی نفسه علی محمد، و قال: ترغب بؤلدک عن موضع أصاب فيه؟ فقال: و ما حاجتی إلی أن تصاب و یصابون معک؟ و إن کانت مصیبتک أعظم عندنا... الخ». (ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۷۸).

۳. «وقال أبو سعید الخدری: غلبني الحسين على الخروج، و قلت له: إتنق الله في نفسك و الزم بيتك و لا تخرج علی إمامک». (ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۷۶).

۴. «وقال أبو و اقد الليثي: بلغني خروج الحسين بن علي فأدرکنه بلمل، فناشدته الله أن لا یخرج فإنه یخرج في غير وجه خروج، إنما خرج یقتل نفسه، فقال: لا أرجع». (ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۷۶).

۵. «وقال سعید بن المسیب: لو أن حسينا لم یخرج لکان خیرا له». (ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۷۶).

ج ۸، ص ۱۷۶)<sup>۱</sup>، عبدالله بن عباس (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۷۵)<sup>۲</sup>، و عبدالله بن مطیع (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۲)، از همراهی با حسین علیه السلام عاجز ماندند و رأی خود را بر تصمیم امام علیه السلام مقدم نمودند؟ به ویژه چرا صحابی بزرگ جابر بن عبدالله انصاری (رضی الله عنه) از همراهی با حسین علیه السلام خودداری کرد و حتی او را متهم به بی تقوایی نمود؟ (ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۷۶)<sup>۳</sup> شاید در خصوص جابر گفته شود که ایشان نابینا بود و فرد نابینا در میدان نبرد به چه کار می آید؟ اما باید دانست که زبان گویای جابر از هر شمشیری برنده تر بود. اگر جابر با امام علیه السلام به کربلا می آمد چه بسا با یک سخنرانی آتشین و با استناد به گفته های رسول خدا درباره جایگاه حسین و اهل بیت علیهم السلام، اضطراب و تلاطمی در لشکر عمر سعد پدید می آورد، و دل های مردم را به سوی اهل بیت علیهم السلام نزدیک می کرد. اساساً تنهایی امام در این سفر با تعدادی اندک، بزرگترین گواه مظلومیت آن حضرت و شاهدی قوی بر فاصله مردم و نخبگان جامعه با جایگاه امامت و ولایت است.

بدیهی است در این نگارش کوتاه، ترسیم بی عدالتی ها از سوی بنی امیه و تبیین انحرافات خواص جامعه، به طور کامل میسر نیست، اما آنچه تا کنون گزارش کردیم، حکایت از انحراف شدید مردم و دورافتادن آنان از مقام ولایت و امامت دارد. یعنی انحراف از سنت اصیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گسترش ظلم چنان به اوج خود رسید که هیچ

۱. «وكتب إليه عبدالله بن جعفر كتاباً يحذره أهل العراق ويناشده الله إن شخص إليهم. فكتب إليه الحسين: إنني رأيت رؤيا، ورأيت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أمرني بأمر وأنا ماض له، ولست بمخبر بها أحداً حتى ألقى عملي». (ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۷۶).

۲. «... وقال له ابن عباس: وأين تريد يا بن فاطمة؟ فقال: العراق وشيعتي، فقال: إنني لكاره لوجهك هذا تخرج إلى قوم قتلوا أباك وطعنوا أخاك حتى تركهم سخطة وملا لة لهم؟ أذكرك الله أن تغرر بنفسك». (ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، صص ۱۷۶-۱۷۵).

۳. «... وقال جابر بن عبدالله: كلمت حسيناً فقلت: إتق الله ولا تضرب الناس بعضهم ببعض». (ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۷۶).

روزنه‌ای برای هدایت جامعه‌ی آن‌روز باقی نماند، و لاجرم امت پیامبر با تفکرات اموی و بی‌بصیرتی نخبگان، بسیار از اهل بیت علیهم‌السلام دور افتاد و زمینه هدایت آنها از بین رفت. اکنون حسین علیه‌السلام تکلیف هدایت چنین جامعه‌ای را بر عهده دارد و باید حرکتی تکان دهنده و ماندگار انجام دهد تا مسیر انحراف، به سوی ولایت و عدالت باز گردد. او دو راه پیش‌روی خود دارد:

یا باید برای هلاک چنین جامعه‌ای نفرین کند و سنت براندازی را در حق آنان اجرا نماید، آن‌طور که سنت الهی درباره امت‌های پیشین رقم خورده است و خداوند پس از هلاکت آنها جامعه‌ای نو و تازه پدید آورده بود: ﴿وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ﴾ (انبیاء (۲۱): ۱۱)؛ لکن امام نفرین نکرد چون امت پیامبر نسبت به امت‌های پیشین از این قاعده استثناء شده بود چنان‌که قبلاً دلیل این استثناء را در مقدمه سوم یادآور شده‌ایم.

و یا باید راهی دیگر پیش گیرد تا جامعه نجات پیدا کند. اما آن راه دیگر چه بوده است؟ پاسخ این است که آن راه دیگر هر چه می‌تواند باشد، زیرا مقصد نهایی امام علیه‌السلام بازگردان جامعه به سنت اصیل پیامبر و گشودن پنجره عدالت و «فهم جایگاه امامت» است، از این‌رو هدف مذکور به عنوان مبنای قیام امام علیه‌السلام، می‌توانست با عناصری نظیر «تشکیل حکومت»، «شهادت طلبی»، «امر به معروف و نهی از منکر» یا «إجبار بر بیعت» و یا هر عنصر دیگری مطابقت پیدا کند.

### گواهی سخنان امام علیه‌السلام از هدف اصلی قیام

اتفاقاً مروری بر کلمات امام علیه‌السلام از مسیر مدینه تا کربلا، حاکی از آن است که سخنان آن حضرت یکنواخت و ثابت نبوده است، بلکه در ملاقات با افراد مختلف، پاسخ‌های گوناگون داده که نشان می‌دهد علت اصلی قیام، چیز دیگری بوده است. امام علیه‌السلام در ملاقات با ام سلمه فرمود: جدم را در خواب دیدم که «إن الله شاء أن يراک قتيلاً» (سیدبن طاوس، ۱۴۱۷ق، ص ۴۰)؛ و در نامه‌اش به محمدحنفیه امر به معروف را

مطرح ساخت (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۰)؛ و در پاسخ به عبدالله بن مطیع (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۳)<sup>۱</sup>، و ابن عباس<sup>۲</sup>، استخاره را بهانه کرد؛ و به عبدالله بن عمر گفت: «من با یزید بیعت کنم و در صلح او داخل شوم؟ در حالی که رسول خدا درباره او و پدرش چیزهایی گفت» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۴)<sup>۳</sup>

پاسخ‌های مختلف و سخنان متنوع امام علیه السلام حاکی از آن است که ریشه قیام در جای دیگری نهفته است و متأسفانه بسیاری از نزدیکان و دوستان امام، چون ظرفیت فهم آن را نداشتند پاسخ‌های مختلفی از آن حضرت دریافت می‌کردند. همین امر موجب گشت تا علت اصلی قیام هم‌چنان مخفی بماند، و از همین رو سخنان آن حضرت گاه بر نظریه «تشکیل حکومت» سازگار است (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۳۱)<sup>۴</sup>، و گاه بر عنصر «امر به معروف و نهی از منکر» مطابقت دارد (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۲۱)<sup>۵</sup>، و زمانی بر «شهادت طلبی» (سیدبن طاوس، ۱۴۱۷ق، ص ۳۸)<sup>۶</sup> و یا «دستور غیبی» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۴، ص ۳۶۷)<sup>۷</sup>، و یا بر «بیعت اجباری» انطباق پیدا

۱. «فإذا صرت إليها إستخرت الله تعالى في أمرى بعد ذلك». (ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۳).
۲. «... فقال الحسين: إني أستخير الله وأنظر ما يكون». (ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۷۲).
۳. «يا أبا عبد الرحمن! أنا اباع يزید و أدخل في صلحه؟ و قد قال النبي ﷺ فيه و في أبيه ما قال». (ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۴).
۴. آنجا که برای بیعت مردم با مسلم بن عقیل می‌فرماید: «... فقوموا مع ابن عمی و بايعوه و انصروه و لا تخلوه، فلعمري ليس الامام العادل بالكتاب و العادل بالقسط كالذي يحكم بغير الحق». (ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۳۱).
۵. امام علیه السلام در وصیت نامه‌اش به برادرش محمد حنفیه می‌نویسد: «وإني لم اخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنما خرجت لطلب النجاح و الصلاح في امة جدی محمد ﷺ، اريد أن أمر بالمعروف و أنهي عن المنكر و أسير بسيرة جدی محمد ﷺ و سيرة أبي علي بن ابيطالب عليه السلام و سيرة خلفاء الراشدين المهديين رضی الله عنهم». (ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱).
۶. در پاسخ به ام سلمه فرمود: «أتأني رسول الله بعد ما فارقتك فقال: يا حسين اخرج فإن الله شاء أن يراك قتيلاً». (سیدبن طاوس، اللهوف في قتلى الطفوف، ص ۴۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴).
۷. «... و ما أوطئني إلى أسلافي اشتياق يعقوب إلى يوسف و خیر لي مصرع أنا لاقیه»: «چقدر هوای بازگشت به اسلافم را دارم همچون اشتیاق یعقوب به یوسف و برای من قتلگاهی مقرر شده که دیدارش می‌کنم».

می‌کند (طبری، ۱۸۷۹م، ج ۴، ص ۳۱۹)؛ چنانکه در مورد اخیر، خود یزید در نامه‌ای که به فرماندار مدینه ولید بن عتبة بن ابی سفیان نوشته، بیعت اجباری را پیش کشیده و ابتداء در یک نامه رسمی نوشته است: «... فخذ البيعة على أهل المدينة، والسلام» و سپس در یک نامه غیر رسمی که کاغذش به اندازه گوش موش بود<sup>۲</sup> نوشت: «... اما بعد، پس از حسین بن علی علیه السلام و عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عمر بن الخطاب بیعت شدید بستان و اجازه مخالفت به آنان مده، پس هر کس از آنان مخالفت نمود گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۱۰)<sup>۳</sup>

در واقع امام حسین علیه السلام برای احیای عدالت از دست رفته و نزدیک ساختن جامعه با «مقام ولایت» و «جایگاه امامت» قیام کرد، زیرا این مفهوم در جامعه‌ی آن روز به شدت فراموش شده بود. در حالی که در صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، درک مفهوم ولایت و حاکمیت اهل بیت علیهم السلام هنوز از بین نرفته بود و به همین دلیل علی علیه السلام با خلفاء بیعت نمود و آنان را در امور حکومتی کمک می‌کرد، و خود به عنوان خلیفه چهارم زمام حکومت را به دست گرفت و پس از او، امام حسن علیه السلام خلیفه

۱. جمله معروف امام علیه السلام به خواهرش زینب که فرمود: «لو ترک القطا لیلاً لنام» حکایت از آن دارد که یزیدیان از او دست بردار نبودند و خواهان بیعت با خلیفه وقت بودند. (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۹؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۳۱۹)، چنانکه جمله دیگر امام علیه السلام در برابر خواسته عبدالله بن زیاد نیز بر بیعت اجباری مطابقت دارد که فرمود: «ألا وإن الدعي ابن الدعي قد ترکني بين السلة و الذلة، و هیيات له ذلک منی، هیيات منا الذلة، أبی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طهرت و جدود طابت، و أنوف حمیة و نفوس أبیة من أن تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام». (طبرسی، الإحتجاج، ج ۲، ص ۲۴).

۲. علت اینکه یزید در کاغذ کوچک و غیر رسمی، چنین نامه‌ای نوشت آن است که در آینده امکان انکار چنین نامه‌ای برای او فراهم باشد.

۳. «... ثم كتب في صحيفة صغيرة كأنها أذن فأرة: أما بعد فخذ الحسين بن علی و عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن الزبیر و عبدالله بن عمر بن الخطاب، أخذاً عنيفاً لیست فيه رخصة، فمن أبی علیک منهم فاضرب عنقه و ابعت إلی برأسه». (ابن اعثم، الفتوح، ج ۵، ص ۱۰).

مسلمین گشت. اما پس از این دوران، حاکمیت مسلمین با شیپ تندی از جایگاه اصلی‌اش فاصله گرفت و بدون توجه به معیارهای امامت، به بنی‌امیه و آن‌هم شخصی مثل یزید منتقل گشت. آنگاه در چنین شرایطی از امام خواسته می‌شود که با یزید بیعت کند و حکومت او را به رسمیت بشناسد! طبعاً امام تن به این ذلت نداد و تلاش کرد جایگاه خودش را به عنوان ولی و امام مسلمین، به مردم تفهیم کند؛ لذا به معاویه می‌نویسد: «من در پیشگاه خداوند عذری ندارم که به جهاد با تو برنخیزم، و فتنه‌ای عظیم‌تر از ولایت و حاکمیت تو بر این امت سراغ ندارم» (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۲۰۶)<sup>۱</sup> در نگاه امام علیه‌السلام ولایت معاویه بر امت اسلامی معیارهای لازم را نداشت و موجب إماتة‌ی سنت پیامبر گشت به ویژه اینکه کسی بعد از او همچون یزید ولایت امت را در دست گرفته بود.

#### خاتمه: پاسخ به یک پرسش اساسی

در خاتمه این بحث، پاسخ به یک پرسش اساسی ضرورت دارد و آن این است که چرا بعد از واقعه عاشورا، علی بن‌الحسین زین‌العابدین علیه‌السلام با یزید بیعت نمود؟ چرا شیوه امام حسین علیه‌السلام با روش امام سجاد علیه‌السلام متفاوت بوده است، با اینکه یزید در زمان امام سجاد علیه‌السلام مرتکب جنایات بیشتری گردید! زیرا یزید در دوران حکومت سه ساله‌اش، سه جنایت بزرگ آفرید!

اولاً: «واقعه خونین کربلا» را در سال ۶۱ به وجود آورد که بهترین انسان‌ها از اهل بیت علیهم‌السلام و یارانش به خاک و خون کشیده شدند.

ثانیاً: «واقعه خون‌بار حرّه» در سال ۶۳ به دستور او انجام گرفت که در اثر شورش اهل مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله (فرزند غسیل الملائکه) بر ضد یزید و بنی‌امیه رخ داد. در این واقعه ده‌ها صحابی رسول خدا، و صدها قاری قرآن و هزاران مردم

۱. «و ما أظن لي عندالله عذراً في ترك جهادي ولا أعلم فتنة أعظم من ولايتك أمر هذه الأمة». (ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۶).

عادی کشته شدند و شهر پاک و طیب مدینه تبدیل به غارت‌گری و بی‌عفتی سربازان یزید گردید به طوری که هزاران زن و دختر مورد تجاوز قرار گرفته و صدها دختر بدون شوهر صاحب اولاد شدند. (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۱۱۶) و امام سجاد علیه السلام با اینکه در مدینه بود نه تنها در این شورش دخالت نکرد بلکه خانواده مروان بن حکم را با اهل بیت علیهم السلام خویش به ینبع یا طائف انتقال داد و از آنان محافظت نمود. (ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۱۱۳)<sup>۱</sup>

و ثالثاً: «ویران ساختن مکه» در سال ۶۴ هجری نیز به دستور یزید انجام گرفت که سربازان شام به منظور دستگیری ابن زبیر، به حرم امن الهی یورش بردند و کعبه را با منجنیق خراب کردند و پرده‌ها و چوب‌هایش را به آتش کشیدند و مردم بی‌پناه را سوزاندند. (طبری، ۱۸۷۹م، ج ۴، ص ۳۸۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۴، ص ۱۲۴)<sup>۲</sup>

اکنون سؤال این است که چرا امام سجاد علیه السلام به مقابله با یزید برخاست و انتقام خون پدرش را از او نگرفت، با اینکه آن حضرت یاران بیشتری نسبت به پدرش داشت و جنایات هولناک یزید را با چشم خود دیده بود؟

پاسخ این سؤال وابسته به درک مبنایی است که در این مقاله نسبت به ریشه قیام بیان شده است. در واقع رفتار و سلوک هر دو امام علیهم السلام با حفظ همسان بودن شرایط، واحد است، اما در اینجا باید بپذیریم شرایط امت اسلامی قبل از شهادت امام حسین علیه السلام و بعد از شهادت آن امام علیه السلام، متعکس شده بود. زیرا پیش از واقعه کربلا، حیثیت و جایگاه ولایت، رو به نابودی نهاد و مردم گویا هیچ احساسی نسبت به این جایگاه نداشتند، به

۱. یزید برای سرکوب شورشیان مدینه مسلم بن عقبه را با هزاران سرباز روانه مدینه کرد و در محلی به نام «حره» سه روز به آنان مهلت داد تا با او بیعت کنند و به مسلم بن عقبه سفارش کرد که متعرض علی بن الحسین نشود و با او مدارا کند: «... فإذا مضت الثلاث فأكف عن الناس وانظر علي بن الحسين فأكف عنه واستوص به خيراً فإنه لم يدخل مع الناس وإنه قد أتاني كتابه... الخ». (ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۱۳).

۲. «... فاحترقت ثياب الكعبة واحترق خشب البيت...، وأقام أهل الشام محاصرون ابن الزبير حتى بلغهم نعي يزید بن معاوية». (ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۲۴).

همین دلیل در روز عاشورا با اینکه همه می دانستند در برابر سبط رسول الله و اهل بیت علیهم السلام پیامبر شمشیر می کشند و حدیث ثقلین را در اطاعت از اهل بیت علیهم السلام به خوبی یاد داشتند لکن هیچ مسئولیتی از خود نشان ندادند و بی شرمانه آن امام را به شهادت رساندند. اما پس از شهادت آن بزرگوار وضعیت فکری مردم تغییر کرده و صاحب یک انقلاب عقیدتی شدند. یعنی خون امام حسین علیه السلام در وجود آنها تأثیر عمیقی گذاشت، و به همین سبب جنبش های فکری نظیر قیام توابین، و حرکت های انتقام جویانه از شهدای کربلا نظیر قیام مختار و شورش مردم مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله، همه در راستای این تحول فکری و رشد معنوی صورت گرفته است. و این ها همه در اثر حرکتی بود که امام حسین علیه السلام انجام داد. بنابراین امام سجاد علیه السلام گویا خیالش از بیداری مردم نسبت به «جایگاه امامت و ولایت» راحت بود و هیچ ضرورتی برای رویارویی دوباره و انتقام از حکومت وقت نمی دید.

این پاسخ درباره امامان دیگر نیز صادق است. اگر امام حسن علیه السلام با معاویه صلح نمود به سبب آن بود که هنوز نگاه جامعه ی آن روز درباره جایگاه امامت و ولایت به بن بست نرسیده بود و گرنه نیاز به حرکتی تکان دهنده داشت. چنانکه درباره امامان باقر و صادق علیهم السلام نیز همین مطلب جاری است، یعنی با خون شهیدان کربلا، جوهره امامت و ولایت پذیری در دل امت اسلامی زنده شد و امامان بعدی تنها موظف به استمرار و حفظ آن بوده اند که در این راه به درستی عمل کرده اند. به همین دلیل پس از قرن ها می بینیم که خون شهیدان کربلا چقدر در دل ها تأثیر گذار است و روز به روز افزایش می یابد.



## منابع

١. ابن ابي الحديد، (١٩٦٠م)، شرح نهج البلاغة، تحقيق: محمدابوالفضل ابراهيم، قاهره: دار احياء الكتب العربية.
٢. ابن اثير، عزالدين على بن ابي الكرم، (١٣٨٥ق = ١٩٦٥م)، الكامل في التاريخ، بيروت: دار صادر.
٣. ابن اعثم كوفى، ابو محمد أحمد، (١٤١١ق)، الفتوح، تحقيق: على شيرى، بيروت: دارالأضواء للطباعة والنشر و التوزيع.
٤. ابن العربي، قاضى ابوبكر، (بى تا)، العواصم من القواصم فى تحقيق مواقف الصحابة، تحقيق: محب الدين الخطيب، قاهره: المكتبة السلفية.
٥. ابن تيميه حرانى، ابوالعباس تقى الدين احمد بن عبدالحليم، (بى تا)، منهاج السنة النبوية فى نقض كلام الشيعة والقدرية، رياض: مكتبة الرياض الحديثة.
٦. ابن عساکر، على بن الحسن، (١٤١٥ق)، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق: على شيرى، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
٧. ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم، (بى تا)، الإمامة والسياسة، تحقيق: طه محمد الزينى، دمشق، مؤسسة الحلبي و شركاؤه للنشر و التوزيع.
٨. ابن نما حلوى، نجم الدين ابوابراهيم محمد بن جعفر بن محمد، (١٣٦٩ق)، مثير الأحران، النجف الاشرف: المكتبة الحيدرية.
٩. ابن كثير، ابوالفداء اسماعيل، (١٤٠٨ق)، البداية و النهاية، تحقيق: على شيرى، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
١٠. اسكافى، أبو جعفر محمد بن عبدالله، (١٤٠٢ق)، المعيار و الموازنة، تحقيق: محمدباقر البهبودى، بيجنا: بى نا.
١١. امينى نجفى، عبدالحسين احمد، (١٣٩٧ق)، الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، بيروت، دارالكتاب العربى.
١٢. بخارى، محمد بن اسماعيل، (١٤٠١ق)، صحيح البخارى، استانبول، دارالطبعة العامة.

۱۳. بیهقی، احمد بن الحسين، (بی تا)، السنن الكبرى، بیروت، دار الفکر.
۱۴. پیشوایی، مهدی و گروهی از تاریخ پژوهان، (۱۳۸۹ ش)، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۵. حلوانی، حسین بن محمد بن الحسن، (۱۴۰۸ ق)، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، قم، مدرسة الامام الهادی علیه السلام.
۱۶. خزعلی، انسیه، (بی تا)، قیام امام حسین از دیدگاه علمای اهل سنت، بی جا.
۱۷. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، (۱۴۰۷ ق)، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الكتاب العربی.
۱۸. ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، (۱۴۱۳ ق)، سیر أعلام النبلاء، تحقیق شعيب الأرنؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۹. سیدین طاوس، علی بن موسی، (۱۴۱۷ ق)، اللهوف علی قتلى الطفوف، قم، انوار الهدی.
۲۰. سیدمرتضی علم الهدی، علی بن حسین، (۱۴۰۹ ق)، تنزیه الأنبياء، بیروت، دارالأضواء.
۲۱. سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۸ ق)، تنویر الحوالمک، تصحیح: شیخ محمد عبدالعزیز الخالیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۲۲. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۴ ق)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، بیروت، دارالمفید.
۲۳. صافی گلپایگانی، لطف الله، (بی تا)، حسین شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام، بی جا: بی نا.
۲۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (۱۳۸۵ ق)، علل الشرائع، تحقیق السید محمد صادق بحر العلوم، النجف الاشرف، المكتبة الحیدریة.
۲۵. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (۱۴۰۴ ق)، عیون اخبار الرضا، تحقیق: الشیخ حسین الاعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی.

۲۶. صفار قمی، محمد بن الحسن، (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، تهران، منشورات الأعلمی.
۲۷. طباطبایی بروجردی، سیدحسین، (۱۴۰۷ق)، جامع أحادیث الشيعة، قم، منشورات مدينة العلم.
۲۸. طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، (۱۴۰۳ق)، تفسیر مجمع البیان، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي.
۲۹. طبرسی، امین الاسلام فضل بن الحسن، (۱۴۱۵ق)، تفسیر مجمع البیان، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۳۰. طبرسی، امین الاسلام فضل بن الحسن، (۱۴۱۷ق)، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم، مؤسسة آل البيت.
۳۱. طبری، محمد بن جریر، (۱۸۷۹م)، تاریخ طبری، تحقیق نخبة من العلماء الأجلاء، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات. (قوبلت هذه الطبعة على النسخة المطبوعة بمطبعة «بریل» بمدينة لندن في سنة ۱۸۷۹م)
۳۲. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۰۹ق)، التبیان في تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبيب قصیر العاملي، قم، مكتب الإعلام الاسلامی.
۳۳. عبده، محمد، (۱۴۱۲ق)، نهج البلاغه: خطب الإمام علیؑ، تحقیق محمد عبده، قم، دارالذخائر.
۳۴. فاضل استرآبادی، محمد، (۱۳۹۵ش)، عاشورا انگیزه شیوه و بازتاب، قم، مؤسسه شیعه شناسی، چاپ دوم.
۳۵. فتال نیشابوری، محمد(بی‌تا)، روضة الواعظین، تحقیق: السيدمحمد مهدی حسن الخرسان، قم، منشورات الشریف الرضی.
۳۶. فیومی، احمد بن محمد، (۱۴۰۵ق)، المصباح المنیر، قم، دارالهجرة.
۳۷. قندوزی حنفي، سليمان بن ابراهيم، (۱۴۱۶ق)، ینایع المودة لذوی القربی، تحقیق: سيدعلی جمال اشرف الحسينی، قم: دارالاسوة للطباعة والنشر.

۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۲ ش)، الکافی، تحقیق علی اکبر الغفاری، طهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۹. لیثی واسطی، علی بن محمد، (۱۳۷۶ ش)، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق حسین الحسنی البیرجندی، قم، دارالحديث.
۴۰. متقی هندی، علی بن حسام الدین، (۱۴۰۹ ق)، کنز العمال فی السنن والأقوال والأفعال، تحقیق، الشیخ بکری حیانی، بیروت، مؤسسه الرساله.
۴۱. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار، تحقیق محمدباقر البهبودی، بیروت: مؤسسه الوفاء و دار احیاء التراث العربی.
۴۲. محمدطاهر القمی الشیرازی، ۱۴۱۸ ق، کتاب الاربعین، تحقیق: السید مهدی الرجایی، قم: مطبعة أمير.
۴۳. مطهری، مرتضی، (بی تا)، حماسه حسینی، قم: صدرا.
۴۴. ناصری داودی (بی تا)، شهادت امام حسین علیه السلام از منظر اهل سنت، قم: (بی نا)
۴۵. نجفی، محمدحسن (بی تا)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ ۲۲.
۴۶. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، (بی تا)، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر.